

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصر اصول فقہ مرحوم مظفر قدس سرہ

ہمراہ با اختصار مباحث رسائل شیخ انصاری

و ۸ سال آزمون دکتری



نگارندگان

عبداللہ مختاری بہمئی - رضا جمشیدوند

مجتبیٰ بختیاری

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: مختاری، عبدالله، ۱۳۷۱ -، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	: مختصر اصول فقه مرحوم مظفر قدس سره همراه با اختصار مباحث رسایل شیخ انصاری و ۸ سال آزمون دکتری/نگارندگان عبدالله مختاری بهمی، رضا جمشیدوند، مجتبی بختیاری.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۵۱ ص؛ وزیری
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۳۷۹-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: مظفر، محمدرضا، ۱۹۰۴-۱۹۶۴ م. اصول الفقه
موضوع	: انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶-۴۸۱ ق. رسایل. برگزیده
موضوع	: اصول فقه شیعه
موضوع	: Islamic law, Shiites -- Interpretation and construction*
موضوع	: اصول فقه شیعه -- آزمون ها و تمرین ها(عالی)
موضوع	: Islamic law, Shiites -- Interpretation and construction -- Examinations, questions, etc(Higher)
شناسه افزوده	: جمشیدوند، رضا، ۱۳۷۴ -، گردآورنده
شناسه افزوده	: بختیاری، مجتبی، ۱۳۷۴ -، گردآورنده
رده بندی کنگره	: BP۱۵۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۱۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۹۷۰۲۷۸

نام کتاب	: مختصر اصول فقه مرحوم مظفر <small>رحمته</small> همراه با اختصار مباحث رسایل شیخ انصاری و ۸ سال آزمون دکتری
ناشر	: چتر دانش
نگارندگان	: عبدالله مختاری بهمی - رضا جمشیدوند - مجتبی بختیاری
نوبت و سال چاپ	: اول - ۱۳۹۸
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۳۷۹-۴
قیمت	: ۲۰۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منبری جاوید(اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرتعدادترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتر دانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت‌گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی به منصه‌ی ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

مقدمه

اللهم بارك لمحمد وآله، لله الحمد، أهل الحمد، ووليّه، ومنتهاه، وبدیهه، و الصلاة علی محمد حبیبه و صفیّه، و علی آله مفاتیح الإسلام، و مصابیح الظلام، و عترته الغرّ الکرام.

علم اصول از جمله علومى بوده که همراه با نشر و نمو فقه به عرصه علوم اسلامى وارد شد. در خصوص پیدایش علم اصول بین محققین اختلاف است، لکن آنچه متقین است، آن است که با ظهور اسلام ضوابطى برای استنباط فقهى وجود داشته، هر چند تا مدت‌ها مدون نشده بود. همین مطلب در لسان ائمه‌هدى (ع) تحت عنوان «علینا الفاء الاصول و علیکم بالتفرع»، بارها از سوى آنان صادر شده است حتى برخی از اعلام شیعه در زمان حضور معصوم در ابوابی چون اجتماع امرونیى کتاب نگاشته‌اند. با این حال به دلیل حضور معصوم (ع) نیاز چندانی به اصول فقه در بین شیعیان احساس نمى‌شد. در مقابل اهل سنت در همان ابتدا توسط ائمه اربعه آنان کتاب نگاشته شد و سر این مطلب واضح است. با شروع غیبت کبرى نیاز جدی شیعیان در باب استنباط احساس می‌شد. بنابراین بزرگانی چون سید مرتضى علم‌الهدى با نوشتن کتاب «الذریعه الی تحصیل الشریعه» و شیخ طوسى با نوشتن کتاب «عدة الاصول» حرکت به سوى اجتهاد شروع گردید. بعد از ایشان محقق حلی با نوشتن کتاب معارج الاصول، علامه حلی با نوشتن کتب تهذیب و نهاییه و مبادی و فرزند شهید ثانی با نوشتن کتاب معالم الاصول^۱ سیره قدماء را ادامه داد. اما کتب اصولی قدماء گاهى شامل مباحث لغوی، منطقی، و ادبی بوده و حجم مختصری داشت. با ظهور اخباری‌گری انحطاط اجتهاد شروعی برای فترت اصول فقه بود. اما مدعى چون استاد الكل فى الكل وحید بهبهانی و شاگردان ایشان با پایان دادن اخباری‌گری حوزه‌های علمى شاهد حضور دوباره اصول در اجتهاد بودند. در این میان عالم فقاہت شاهد ظهور دو برادر در عرصه علم اصول بود. اقدام

۱- نام اصلی کتاب معالم الدین و ملاذ المجتهدین است، در واقع ایشان مثل سید ابن زهره که کتاب غنیة النزوع الی علمى الاصول و الفروع را نوشتند، هدفشان نوشتن کتابی در فقه بود، اما به‌عنوان مقدمه مباحثی در اصول نیز بیان شد که تنها همین بخش از کتاب و در فقه تنها باب طهارت آن تکمیل شد. قسمت اصول آن به معالم الاصول شناخته شد. همین روش در کتاب کشف الغطاء کاشف الغطاء ادامه پیدا کرد. چنانچه معروف است، از شیخ نقل است «هرکس مقدمه اصول کتاب کشف الغطاء را به خوبی بخواند و بفهمد مجتهد است» اهمیت این کتاب مشخص می‌شود.

این دو برادر صاحب حاشیه مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی و صاحب فصول شیخ محمد حسین اصفهانی^۱ بعدها زمینه توسعه و ترقی علم اصول را فراهم کرد. دقت و باریک بینی شیخ اعظم انصاری دزفولی با نوشتن کتاب فرائد الاصول علم اصول به سرحد کمال و اتقان رسید.^۲ بزرگان دیگری چون صاحب الکفایه، محقق نائینی، محقق اصفهانی،^۳ آقا ضیاء عراقی،^۴ محقق خوئی، شهید صدر هرکدام با تبعیت از شیخ اعظم علم اصول را به تمام و کمال رساندند. در سطوح حوزه علمیه کتاب معالم در قدیم و در حال حاضر کتاب الموجز به عنوان متن درسی سطح یک، کتاب قوانین الاصول در قدیم و در حال حاضر رسایل شیخ اعظم به عنوان دروس سطح و کتاب کفایه به عنوان آخرین متن اصولی طلاب شناخته می شود. کتاب اصول الفقه استاد محمد رضا مظفر به تعبیر خود ایشان برای پر کردن خلأ میان معالم الاصول و کفایة الاصول است، چراکه رسایل شیخ تنها بخشی از اصول فقه است، و کتاب قوانین الاصول تنها جواب گوی برخی مسائل اصولی است. عموماً طلاب و فضیای گرامی و نیز دانشجویان نیاز مبرمی برای مطالعه همه مباحث اصول خواهند داشت، اما نه وقت کافی برای خواند شروح و معاجم چندین جلدی را دارند، و نه کتب مختصر و ترجمه ها جواب گوی آنان خواهد بود. نگارنده با اذعان به این مطلب، کتاب حاضر را با تمام جزئیات و حتی همراه با مطالب نظری فاقد ثمره عملی با قلمی ساده در اختیار همه طالبین مباحث اصولی قرار داده تا مفید فایده واقع گردد. در خصوص این کتاب نیز نکات زیر حائز اهمیت است:

۱- کتاب شامل تمام مباحث اصول فقه استاد مظفر و اهم مباحث و نکات کتاب رسایل شیخ انصاری است.

۱- نظریات این دو در کتب متأخر محل نقد و نظر بوده است، طوری که جلد اول کفایه ناظر به نظرات این دو علم علم است.
۲- نقش شیخ در تنقیح و تحکیم اصول فقه در کتب بعد از او به وضوح روشن است، در حال حاضر نیز حوزه های علمیه هرچند شاهد نظرات جدیدی بود اما متن و بطن اولیه از آن شیخ اعظم است.
۳- آیه الله العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی غروی، مشهور به کمپانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ ق) کتاب ایشان «نهایة الدراية فی شرح الکفایة» است.
۴- شیخ علی بن آخوند ملا محمد کبیر زازی عراقی ملقب به ضیاء الدین عراقی (متوفای ۱۳۶۱ قمری)، آرا ایشان در کتاب مقالات الاصول که به قلم خودشان نوشته شده، و کتاب «نهایة الافکار» تقریر شیخ محمد تقی بروجردی و کتاب «بدایع الافکار» تقریر میرزا هاشم آملی نگاشته شده است.

۲- در بسیاری از موارد نظرات و آرا اندیشمندان اصولی با ذکر کتاب و اسامی آنان درج شده طوری که خوانند با تاریخ علم اصول نیز آشنا خواهد شد.

۳- کتاب نه شرح مفصل و نه تلخیص مختصر است، بلکه حاوی تمام مباحث اصول فقه مظفر بوده البته شایان ذکر است که در کتاب رسایل تنها نکات و مباحث ضروری مورد بررسی و دقت قرار گرفته است.

۴- سر فصل‌های کتاب دقیقاً منطبق بر عناوین کتاب اصول فقه بوده از این‌رو طالبین علم در پیدا کردن مطالب دچار سردرگمی نخواهند شد. در برخی موارد دو یا سه سر فصل در هم ادغام شده و دلیل آن هم مرتبط بودن مباحث با هم است که به این موارد اشاره شده است.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از تلاش‌ها و زحمات همه استادان خود و از همکاری و مشارکت دوست گرامی و استاد ارجمند حجة الاسلام جمشیدوند همچنین برادر عزیز جناب آقای بختیاری که در تدوین و تهیه زحماتی این وجیزه متحمل شده‌اند کمال تقدیر و تشکر را بجا آورم.

نقله محمد بن إدريس في آخر السرائر من كتاب هشام بن سالم، عن أبي عبد الله (عليه السلام)

قال: «إنما علينا أن نلقي إليكم الأصول و عليكم أن تفرعوا».

السرائر: ۳ / ۵۷۵.

عبدالله مختاری بهمنی ۱۳۹۷/۸/۱۰

فهرست

۴	مقدمه
۹	مدخل
۲۷	مقصد اول: مباحث الفاظ
۲۸	باب اول: مشتق
۳۲	باب دوم: اوامر
۳۲	مبحث اول: ماده امر
۳۳	مبحث دوم: صیغه امر
۴۶	باب سوم: نواهی
۴۷	باب چهارم: مفاهیم
۵۸	باب پنجم: عام و خاص
۶۷	باب ششم: مطلق و مقید
۷۴	باب هفتم: مجمل و مبین
۷۹	مقصد دوم: ملازمات عقلیه
۸۱	باب اول: مستقلات عقلیه
۹۱	باب دوم: غیر مستقلات عقلی
۱۳۹	مقصد سوم: مباحث الحجّة
۱۵۳	باب اول: کتاب عزیز
۱۵۵	باب دوم: سنت
۱۶۹	باب سوم: اجماع
۱۷۷	باب چهارم: دلیل عقلی
۱۸۲	باب پنجم: حجیت ظواهر
۱۹۰	باب ششم: شهرت
۱۹۲	باب هفتم: سیره
۱۹۴	باب هشتم: قیاس
۲۰۳	باب نهم: تعادل و تراجیح
۲۲۹	مقصد چهارم: مباحث اصول عملیه
۲۳۲	استصحاب
۲۶۵	خلاصه رسایل شیخ انصاری
۲۸۹	سؤالات دکتری سنوات پیشین
۳۳۹	منابع
۳۴۰	فهرست تفصیلی

مدخل

شامل سه بحث «تعريف علم اصول»، «موضوع علم اصول»، «فایده علم اصول» است که ضمیمه آن نیز مباحث اصول ذکر شده است که مدار بحث در این کتاب است.

تعريف علم اصول

تعريف علم اصول:

تعريف مشهور (وحید بهبهانی و محقق قمی): «هو القواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية».

- شهيد صدر: «علم بالعناصر المشتركة في عملية الاستنباط»
- آيت الله خويي در محاضرات: «علم الاصول هو العلم بالقواعد التي تقع بنفسها في طريق استنباط الأحكام الشرعية الكلية الإلهية من دون حاجة إلى ضمیمة كبرى أو صغرى أصولية اخرى إليه».
- آخوند در كفايه: «الأولى تعريفه بأنه صناعة يعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في طريق استنباط الأحكام أو التي ينتهي إليها في مقام العمل».
- محقق نائینی در اجود التقريرات و فوائد: «علم اصول، علم به كبرياتی است که اگر

- صغریات را به آنها ضمیمه کنیم، حکم کلی الهی استنتاج می‌شود».
- محقق عراقی در نهایت الافکار: قواعد اصولی قواعدی هستند که یکی از خصوصیات زیر را به طریق منع خلو دارا باشند: ۱- راه را برای تشخیص حکم باز می‌کنند. ۲- وظیفه عملی مکلف را مشخص می‌کنند. ۳- کیفیت تعلق حکم به موضوع خود را مشخص می‌کنند.
 - امام خمینی(ره) در مناهج و تهذیب: «علم الاصول هو القواعد الآلیة التي يمكن أن تقع كبرى استنتاج الأحكام الكلية الفرعية الإلهية أو الوظيفة العملية»
 - مصنف: علم اصول مجموعه قواعدی است که نتیجه این قواعد در طریق استنباط حکم شرعی واقع می‌گردد. قواعدی مانند: صیغه امر ظهور در وجوب دارد، یا ظهور قرآن حجت است.
- برای مثال: در آیه «أقيموا الصلاة» و «إن الصلاة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا» صیغه امر در اولی و جمله خبریه در مقام انشاء در دومی محل بحث در علم اصول است. اگر یک اصولی به این نتیجه برسد که صیغه امر ظهور در وجوب دارد، قیاسی بدین شکل طرح می‌کند:
- صغری: «أقيموا» فعل امر است.
- کبری: فعل امر ظهور در وجوب دارد.
- نتیجه: پس «أقيموا» ظهور در وجوب دارد.
- نتیجه قاعده مذکور «ظهور فعل امر در وجوب» یعنی «ظهور اقيموا» برای استنباط فقیه جهت به دست آوردن احکام شرعی استفاده می‌شود.
- در خصوص تعریف علم اصول به نکات زیر باید توجه داشت:
- بعضی مثل امام راحل(ره) از اصول فقه تعبیر به فن و بعضی مثل آخوند تعبیر به «صناعة» کرده‌اند.
 - تعریف مشهور طبق قول آخوند(ره) جامعیت ندارد، زیرا مباحثی از علم اصول را شامل نمی‌شود. مباحثی چون ظن انسدادی بنا بر حکومت و اصول عملیه.
 - با قید شرعیه در تعریف احکام عقلی خارج می‌شود.
 - با قید فرعیه احکام اصول دین که با عقل شناخته می‌شوند خارج می‌گردد.

اقسام حکم

حکم در تعریف مذکور بر دو قسم است:

- ۱- حکم واقعی: حکمی که برای فعل مکلف فی نفسه بدون در نظر گرفتن قطع و جهل ثابت است. مانند وجوب نماز، این حکم از أدله اجتهادی قابل دستیابی است.
- ۲- حکم ظاهری: حکمی که برای فعل مکلف با توجه به مجهول بودن آن ثابت است. مانند حرمت نگاه به وجه و کفین زن اجنبی یا حرمت شرب تنباکو. فقیه برای رفع تحیّر در این فرض از أدله فقهی یا همان اصول عملیه حکمی ثانوی به مقلد می‌دهد، که حکم ظاهری نام دارد. در این خصوص باید توجه داشت:
- تعبیر اجتهادی و فقهی از وحید بهبهانی (ره) است.
 - به ادله اجتهادی به این خاطر اجتهادی گفته‌اند چون از تعریف اجتهاد مأخوذ است.^۱ به همین خاطر مستنبط احکام واقعی را در مقام کشف دلیل اجتهادی را مجتهد گویند. اصطلاح فقهی به خاطر تعریف فقه است،^۲ و مستنبط احکام ظاهری را در این حال فقیه گویند.
 - تعبیر به فقهی اشتباه است، چون با افزودن یاء نسبت به اسم مختوم به تاء، تاء آخر حذف می‌شود، مانند مکة (مکی).
 - دلیل اجتهادی بر دو قسم دلیل لبی و لفظی است. قرآن و سنت دلیل لفظی، اجماع و عقل دلیل لبی هستند.
 - اصول بر دو قسم اصول لفظی و اصول عملی تقسیم می‌شود. اصول لفظی در فرض شک در مراد متکلم کاربرد دارد. (مانند اصل ظهور) اصول عملی بر دو قسم اصول عامه که در تمام ابواب فقه کاربرد دارد و شامل چهار اصل استصحاب، تخییر، برائت و احتیاط می‌شود. اما اصول عملی خاص فقط در یک یا چند باب کاربرد دارد مثل اصل حلیت یا طهارت. همچنین اصول عملی عامه بر دو قسم شرعی و عقلی تقسیم می‌شود.
 - حکم واقعی خود به دو قسم اولی و ثانوی تقسیم می‌شود. حکم واقعی اولی مخصوص شخص مختار (مثل وضو) است و حکم واقعی ثانوی مخصوص شخص مضطر و مکره (مثل تیمم) است.

موضوع علم اصول

در موضوع علم اصول اختلاف است:

۱- «استفراغ الوسع لتحصيل الظن بالحکم الشرعی». الاجتهاد و التقليد (أقا ضیاء عراقی): ص ۲۰

۲- «العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية». بدائع الأفكار (محقق رشتی)، ص ۶.

- محقق قمی و مشهور: موضوع علم اصول أدله اربعه با وصف دلایلیت است.
- قدما (سید مرتضی در الذریعه و ابن زهره): موضوع علم اصول أدله اربعه، استصحاب، قیاس اصولی (تمثیل منطقی) و استحسان است.
- محقق حلی در معارج: موضوع علم اصول أدله اربعه و استصحاب است.
- صاحب فصول: موضوع علم اصول ذات دلیل است.
- محقق خراسانی: موضوع علم اصول جامع بین موضوعات مسائل علم است.
- محقق بروجردی و آیت الله سبحانی: موضوع علم اصول حجت است.
- شهید صدر: موضوع علم اصول أدله مشترک (قواعد عام، عناصر مشترک، خیوط عامه) است. به این معنا که در علم اصول از حالات و ویژگیه و قوانین مربوط به این موضوع بحث می‌شود. مثلاً خبر ثقه از جمله أدله مشترک است و از جمله حالات عارض بر خبر ثقه آن است که گاه در تعارض با خبر دیگری واقع می‌شود.
- **مرحوم مظفر:** علم اصول موضوع مشخصی ندارد بلکه از موضوعات مختلفی بحث می‌کند که همه آنها در غرض مهم علم اصول مشترک هستند و غرض عالم اصول استنباط حکم شرعی است.

فایده علم اصول

دو مقدمه:

- ۱- اجمالاً می‌دانیم افعال اختیاری ما در شریعت اسلام مشمول یکی از احکام خمس است.
 - ۲- همچنین می‌دانیم این احکام با علم ضروری (بدیهی) بر ما معلوم نیست بلکه اکثر آنها باید با علم نظری (کسبی) قابل دستیابی است.
- در نتیجه: علم اصول تنها علمی است که برای استعانت و کمک بر اثبات این احکام تدوین شده است.

تقسیم مباحث

بر طبق تقسیم کتاب که مأخوذ از تقسیم محقق اصفهانی است؛ مباحث کتاب در چهار مقصد و یک خاتمه تقسیم می‌شود:

- ۱- مباحث الفاظ: در مباحث الفاظ از ظهور الفاظ از جهت عام و کلی بحث می‌شود. چه الفاظ قرآن و سنت باشد و چه دیگر الفاظ. در این بحث تنها از هیئت الفاظ (چه هیئت جملات مثل مفاهیم و چه هیئت مفردات مثل اوامر) بحث می‌شود و از موارد الفاظ سخن گفته نمی‌شود زیرا

- قاعده کلی در این خصوص وجود ندارد و تنها راه مراجعه به معاجم لغت است.
- ۲- مباحث عقلی: در مباحث عقلی از لوازم احکام شرعی بحث می‌شود. یعنی لازمه فلان حکم شرعی چیست که بر دو قسم مستقلات عقلیه و غیر مستقلات تقسیم می‌شود.
- ۳- مباحث حجت: در این مباحث از دلیل و حجت سخن گفته می‌شود.
- ۴- مباحث اصول عملیه: در این مباحث در بیان وظیفه شخص شاک است. در این کتاب تنها اصل استصحاب مورد بحث قرار می‌گیرد و سه اصل دیگر را از رسایل شیخ انصاری دنبال خواهیم کرد.^۱ خاتمه نیز در تعادل و تراجیح است، اما در اول باب حجت خواهیم دید که این مباحث نیز در مقصد سوم یعنی مباحث حجت باید بحث شود.

مقدمه

مقدمه کتاب شامل ۱۴ امر است.

۱- حقیقت وضع

دلالت وضع بر معانی به دو صورت متصور است:

- ۱- یا ذاتی باشد، مانند دلالت دود بر وجود آتش، این صورت صحیح نیست، چون لازمه این سخن آن است که جمیع بشر در این دلالت باید مشترک باشند درحالی که با هم اختلاف دارند.
- ۲- یا وضعی است؛ نظریه صحیح این صورت است. البته در نحوه وضع آن اختلاف است:
 - آخوند خراسانی: وضع اختصاص لفظ است (معنای اسم مصدری)
 - شهید صدر و محقق عراقی: وضع ملازمه واقعی بین لفظ و معنا است و سبب این ملازمه وضع واضع و از سنخ جعل و اعتبار است (قرن اُکید)
 - صاحب منتهی‌الاصول: وضع عبارت است از هویت و اتحاد بین لفظ و معنا در عالم اعتبار.
 - محقق خوئی و نهاوندی: وضع عبارت است از تعهد به ابراز معنا.
 - محقق اصفهانی: وضع به‌عنوان وصفی است که عارض بر «لفظ» می‌گردد و آن لفظ به صفت «وضع» متصف می‌گردد.
 - مصنف: وضع جعل و تخصیص لفظ به ازاء معنا است. (معنای مصدری)

۱- یکی از شاگردان مرحوم مظفر جناب غلامرضا عرفانیان یزدی سه اصل دیگر را در کتابی تحت عنوان «تتمیم کتاب اصول‌الفقه» جمع آوری کرده است.

۲- واضع کیست؟

واضع لفظ برای معنای کیست؟ سه قول است:

- واضع هر لغتی شخص معینی است. (مثلاً واضع لغت عرب یعرب بن قحطان است). این نظریه صحیح نیست زیرا اگر واضع شخص واحد بود باید در تاریخ لغت هر زبانی ذکر می‌شد، واللازم باطل فالملزوم مثله.
- اشاعره، علامه حیدی و محقق نائینی: واضع خداوند متعال است به دلیل دو آیه از آیات قرآن.
- مصنف: واضع بشر است. طبیعت بشری باعث شده در طول زمان و در بین ملل مختلف لفظ را وضع کند.

۳- وضع تعیینی و تعینی

وضع به حسب منشأ به دو قسم تقسیم می‌شود:

- وضع تعیینی: دلالت آن ناشی از جعل و تخصیص لفظ به معنا.
- وضع تعینی: دلالت آن ناشی از اختصاص لفظ به معنا به دلیل کثرت استعمال.

۴- اقسام وضع (به حسب تصور معنا)

در وضع باید تصور لفظ و معنا صورت گیرد، این تصور به دوگونه است:

- گاهی معنا را با تمام خصوصیاتش تصور می‌کند در این صورت معنا بنفسه و تفصیلاً تصور شده است.
- گاهی معنا را با یک عنوان کلی و عام تصور می‌کند، در این صورت معنا بنفسه و اجمالاً تصور شده است.

بنابراین وقتی تصور به دو صورت است، موضوع‌له نیز به دو صورت کلی و جزئی است و مجموعاً چهار قسم می‌شود که ذیلاً ذکر شده است.

در امکان و وقوع دو قسم اول وضع بحثی نیست.

در امکان قسم سوم نیز بحثی نیست اما در وقوع آن بحث است که ظاهراً واقع شده است.

تنها در امکان و استحاله قسم چهارم بحث است.

اقسام وضع به حسب معنا		امکان	وقوع
وضع خاص، موضوع له خاص	واضع معنای جزئی را تصور کرده و لفظ را برای همان معنای جزئی وضع کند.	ممکن	واقع شده (اسماء شخصیه)
وضع عام، موضوع له عام	واضع معنای کلی را تصور کرده و لفظ را برای همان معنای کلی وضع کند.	ممکن	واضع شده (اسماء اجناس)
وضع عام، موضوع له خاص	واضع معنای کلی را تصور کرده و لفظ را برای مصادیق آن معنای کلی وضع کند.	ممکن	واقع شده (ضمائر، حروف، اسماء اشاره)
وضع خاص، موضوع له عام	واضع معنای جزئی را تصور کرده و لفظ را برای کلی آن جزئی وضع کند.	محال	محال

۵- استحاله قسم چهارم

آیا قسم چهارم وضع امکان دارد؟ دو قول است:

- اکثر اصولیون: قسم چهارم را محال می‌دانند، زیرا معنای موضوع له که کلی است، بنفسه تصور نمی‌شود. فقط خاص تصور شده است بنابراین وقتی تصور نشود مجهول بوده و حکم بر مجهول هم ممکن نیست.^۱
- صاحب بدایع الافکار (محقق رشتی): قسم چهارم طبق مثال شبیح ممکن است.

۶- وقوع قسم سوم و تحقق در معنای حرفی

در وقوع قسم سوم بحثی نیست. مثال آن هم حروف و اسماء مبهم مثل اسماء اشاره، ضمائر، موصولات، اسماء استفهام و غیره است.

در معنای حرفی اختلاف است:

- صاحب کفایه و نجم الاثمه: موضوع له حروف عین موضوع له اسماء است. بنابراین حروف از جهت موضوع له با اسماء تفاوتی ندارد تنها فرق آن دو در نحوه استعمال است. اسماء به صورت مستقل و حروف آله للغير به کار می‌روند. طبق این قول وضع حروف از قسم دوم یعنی وضع عام موضوع له هم عام است.
- قول منسوب به نجم الاثمه: حروف برای هیچ معنای وضع نشده‌اند بلکه مانند علامات اعرابی هستند.

۱- «ذاتی نایافته از هستی بخش/ چون (کی) تواند که بود هستی بخش». جامی، عبدالرحمان، هفت اورنگ، بخش ۱۹، عقد چهارم

- مصنف و اکثر اصولیون (محقق نائینی، جرجانی، صاحب فصول و صاحب معالم و محقق خوئی): معنای حروف متباین با معانی اسمی هستند زیرا معانی اسمی معانی مستقلی هستند اما حروف معنای مستقلی ندارند.
- تفتازانی: وضع عام، موضوع له عام و مستعمل فیه خاص است.
- امام راحل: راهی برای اثبات چگونگی وضع حروف وجود ندارد. تنها می توان گفت که موضوع له آنها خاص است.

در توضیح قول سوم باید گفت، موجودات بر دو قسم هستند:

- یا فی نفسه بوده و استقلال دارند، مانند جواهر (زید) یا اعراض (قیام زید).
- یا فی نفسه استقلال ندارند؛ بلکه وجودشان بسته به دیگری است. مانند نسب و روابط. این وجودات استقلالی ندارند، زیرا در یک قضیه حملی وجود نسبت ناگزیر است، اگر گفته شود، نسبت در این قضیه هم استقلال دارد، برای ایجاد رابطه بین طرفین قضیه باید نسبتی باشد. اگر باز گفته شود، این نسبت هم مستقل است نقل کلام کرده و می گویم این رابط وجود مستقل ندارد و اگر باز هم مستقل باشد، تسلسل لازم می آید.

حکمت وضع اقتضاء دارد که هم برای معانی مستقل و هم معانی غیر مستقل لفظی وضع کند. وضع نسبت ها یا با یک لفظ معین است (مانند فی و من) یا با یک هیئت خاص است (مانند هیئات مشتقات).

نتیجه

حروف مانند اسماء موضوع له دارند. موضوع له حروف با اسماء مابین است چراکه موضوع له اسماء مستقل است برخلاف حروف که موضوع له غیر مستقل و وابسته دارند.

بطلان دو قول اول

قول صاحب کفایه صحیح نیست، زیرا اگر حروف و اسماء اتحاد معنایی دارند باید بتوان به جای هم استعمال شود در حالی که این امر صحیح نیست.

جواب مرحوم آخوند به این اشکال: دلیل عدم صحت استعمال تباین در موضوع له نیست. بلکه دلیل عدم صحت استعمال، شرط واضح است. واضح شرط کرده که اسماء باید در موردی استعمال شود که معنای مستقل مدنظر است و حروف در مواردی به کار رود که معنای للغیر مدنظر باشد. رد جواب مرحوم آخوند: اولاً دلیلی بر وجوب اطاعت از آنچه واضح شرط کرده نداریم، مگر

مواردی که خصوصیتی در لفظ و موضوع له مدنظر باشد. ثانياً اگر واضح، واجب الاطاعه هم باشد، مخالفت با او موجب عصیان است نه اشتباه بودن استعمال.

توضیح بیشتر

نقش حروف ایجاد رابطه و پیوند میان الفاظ و کلمات مستقل و بی ربط است.

وضع در حروف از قسم سوم است.

اولاً وجود نسبت‌ها قائم به طرفین قضیه (موضوع و محمول) است.

ثانياً هر نسبتی با نسبت‌های دیگر تباین دارد.

ثالثاً نسبت‌ها وجود خارجی جزئی دارند.

رابعاً نسبت‌ها در عالم خارج نامتناهی هستند.

بنابراین واضع ناچاراً وضع یک عنوان کلی است این عنوان کلی خود به حمل شائع معنای جزئی

دارد اما به حمل اولی ذاتی معنای مستقل دارد.

۷- استعمال حقیقی و مجازی

استعمال بر سه قسم است:

- استعمال حقیقی: استعمال لفظ در معنای موضوع له خودش.
- استعمال مجازی: استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له خودش با وجود شباهت و قرینه.
- استعمال غلط: استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له خودش بدون قرینه و مشابهت.

آیا صحت استعمال مجازی منوط به ترخیص واضع است یا بسته به ذوق و علاقه است؟ دو نظریه است:

- قدهاء: چنین استعمالی متوقف بر ترخیص و اذن واضع است.
- متأخرین و مصنف: صحت چنین استعمالی بسته به ذوق سلیم و علاقه است، چون وجدان چنین استعمالی را صحیح می‌داند و لو واضع آن را منع کرده باشد. مؤید آن اشتراک اغلب معانی مجازی در لغات مختلف است.

۸- دلالت تابع اراده است

دلالت را به سه قسم عقلی، طبعی و وضعی تقسیم کرده‌اند، دلالت وضعی خود بر دو قسم لفظی

و وضعی است.

دلالت وضعی لفظی بر دو قسم تقسیم کرده‌اند:

- دلالت تصویری: انتقال ذهن به معنا به مجرد صدور لفظ از لافظ هرچند لافظ آن را قصد نکرده باشد.
- دلالت تصدیقیه: دلالت لفظ بر معنا به صورتی که معنا مقصود متکلم بوده و قصد استعمال آن را داشته باشد.

دلالت تصویری دو شرط دارد، اولاً لفظ برای معنای وضع شده باشد ثانیاً سامع عالم به وضع باشد. دلالت تصدیقیه چهار شرط دارد:

- متکلم در مقام بیان و افاده باشد.
- متکلم جدی بوده و قصد شوخی نداشته باشد.
- متکلم به معنای کلام خود التفات داشته و آن را قصد کرده باشد.
- قرینه‌ای برخلاف معنای موضوع له نصب نشده باشد.

دلالت تابع علم به وضع است، مقصود دلالت تصویری است.

دلالت تابع اراده است، مقصود دلالت تصدیقیه است.

اولین کسی که به این مطلب پی برد، جناب خواجه نصیر الدین طوسی بود. ایشان دلالت را منحصر در تصدیقیه می‌داند. دلالت تصویری تنها از باب مجاز دلالت گفته می‌شود و تنها یک تداعی معنایی است.

۹- وضع شخصی و نوعی

وضع به حسب معنا به دو قسم تقسیم می‌شود:

- وضع شخصی: واضع لفظ را بنفسه و با تمام خصوصیاتش وضع کرده است، مانند وضع اعلام شخصیه مثل زید.
- وضع نوعی: واضع لفظ را بوجهه و با عنوان عام و کلی تصور کرده است، مانند هیئت مشتقات مثل اسم فاعل.

۱۰- وضع مرکبات

وضع مواد مفردات وضع شخصی بوده ولی وضع هیئات مفردات وضع نوعی است. اما آیا علاوه بر این دو قسم، وضع سومی به نام وضع مرکبات مانند هیئت ترکیبیه بین مبتدا و خبر نیاز است؟

مصنف: نیاز به وضع سومی به نام وضع مرکبات نیست و لغو محض است بلکه غرض (یعنی افاده مقصود) با دو قسم دیگر حاصل می‌شود.

۱۱- علامات حقیقت و مجاز

گاهی انسان علم به وضع دارد و این علم او یا از طریق تنصیص اهل لغت حاصل شده یا خود او از اهل لغت است. (اهل لغت یعنی ساکنان وادی).

گاهی انسان در وضع لفظی برای فلان معنا شک دارد در این صورت برای تشخیص معنای حقیقی از مجازی علاماتی ذکر شده است، مصنف در اینجا سه علامت را ذکر می‌کند.

۱- تبادر علامت حقیقت است.

۲- صحت حمل و عدم صحت سلب علامت حقیقت بوده و عدم صحت حمل و صحت سلب علامت مجاز است.

۳- اطراد علامت حقیقت و عدم آن علامت مجاز است.

علامت اول: تبادر

دلالت هر لفظی بر معنا خالی از سه فرض نیست:

- یا این ارتباط ذاتی است، قبلاً بیان شد این فرض باطل است.
- یا این ارتباط وضعی است، که در خصوص معانی حقیقی به کار می‌رود.
- یا در صورت وجود قرائن اعم از حالیه و مقالیه (لفظیه) است.

تبادر یعنی «انسباق معنا از لفظ بدون قرینه».

تبادر امری وجدانی است. بنابراین دیده می‌شود که قائل دو قول متفاوت، به تبادر تمسک می‌کنند. (مانند بحث صحیحی و اعمی)

تبادر بر دو قسم است:

- تبادر معنا از یک لفظ بدون قرینه، به این تبادر، تبادر حاقی گفته می‌شود که محل بحث است.
- تبادر معنا از یک لفظ با قرینه.

در تبادر اشکالی وجود دارد، به این صورت که تبادر زمانی انجام می‌شود که علم به وضع داشته باشیم درحالی که ما برای علم به وضع متمسک به تبادر شده‌ایم.

جواب از اشکال مذکور:

- نسبت به عالم به وضع و اهل لغت: (در اینجا دو علم وجود دارد) تبادل بر علم اجمالی به وضع متوقف بوده در حالی که علم تفصیلی به وضع متوقف بر تبادل است.
- نسبت به جاهل به لغت و اجنبی: باید گفت در خصوص جاهل به لغت تبادل معنا ندارد. البته امکان دارد که اجنبی با مشاهده تبادل اهل زبان، برای او هم اماره‌ای برای تبادل حاصل شود.

علامت دوم: صحت حمل و عدم آن و صحت سلب و عدم آن

بیان شد صحت حمل و عدم صحت سلب علامت حقیقت بوده و صحت سلب و عدم صحت حمل علامت مجاز است. اما برای توضیح بیشتر باید گفت برای تشخیص صحت حمل یا صحت سلب باید قضیه حملیه ایجاد کرد و به یکی از سه طریق زیر آزمایش کرد:

۱- با حمل ذاتی اولی (اتحاد مفهومی): به این صورت که معنای مشکوک را موضوع و لفظ را محمول قرار داده، و ملاحظه کنیم اگر حمل آن صحیح بود در این صورت علامت حقیقت و اگر حمل صحیح نبود و سلب صحت داشت علامت مجاز است، مثلاً «أسد» که لفظ مشکوک است را محمول و معنای مشکوک «الحيوان المفترس» را موضوع قرار می‌دهیم.

۲- با حمل شایع (اتحاد مصداقی): در صورتی که آزمایش اول واجب ندارد، مثلاً دو لفظ انسان و ضاحک را در نظر گرفته و با حمل اولی می‌بینیم که حملشان صحیح نیست، یعنی از نظر مفهوم با هم متحد نیستند یعنی مفهوم «الانسان» عبارت از «ضاحک» نمی‌باشد. حال از راه حمل شایع صناعی آزمایش می‌کنیم که در خارج چگونه است؟ به روش سابق معنای مشکوک را موضوع قرار می‌دهیم و لفظ را بر آن حمل می‌کنیم و می‌گوییم «الضاحک انسان» می‌بینیم که حمل صحیح بوده و چون حمل به نوع شایع صناعی می‌باشد، بیانگر آن است که این دو معنا در خارج متحدند. حال چه اتحادشان به نحو تساوی یا به نحو عموم و خصوص من وجه و یا عموم مطلق باشد.

۳- اگر آزمایش قبل نیز جواب نداد یکی از مصادیق معنای مشکوک را موضوع و لفظ را محمول قرار داده و آزمایش را امتحان می‌کنیم. مثلاً یکی از مصادیق ارض مثل تراب را موضوع و صعيد را محمول قرار می‌دهیم «التراب صعيد» در صورت صحت حمل دانسته می‌شود که لفظ صعيد برای مطلق وجه الارض وضع شده است.

تنبيه

اشکال دور در تبادل در علامت دوم هم جریان دارد به این صورت که علم به وضع متوقف بر صحت حمل و عدم صحت سلب است، در حالی که صحت عمل و صحت سلب زمانی محقق می‌شود که

علم به وضع داشته باشیم.

برای جواب باید قائل به تفصیل شویم:

- نسبت به عالم به وضع (اهل لغت): صحت حمل متوقف بر علم اجمالی به وضع است، در حالی که علم تفصیلی به وضع متوقف بر صحت حمل است.
- نسبت به جاهل به وضع (اجنبی): نسبت به او تبادر معنا ندارد؛ مگر اینکه تبادر اهل لغت را مشاهده کرده باشد.

علامت سوم: اطراد

اطراد یعنی صحت استعمال لفظ اختصاص به معنای مشکوک ندارد. مثلاً استعمال لفظ عالم به فقیه اختصاص ندارد، بلکه هر کس واجد خصوصیت علم باشد، چنین عنوانی بر او صادق است. مصنف: اطراد علامت حقیقت نیست، زیرا اگر استعمال لفظ در یک معنا بخاطر خصوصیت در آن صحیح باشد، مستلزم صحت همیشگی آن است چه حقیقت باشد چه مجاز.^۱

۱۲- اصول لفظیه

شک در لفظ بر دو قسم است:

- یا شک در وضع لفظ برای معنا است، در این صورت باید به علامات حقیقت و مجاز مراجعه کرد.
- یا در وضع لفظ برای معنا شکی نیست بلکه شک در مقصود و مراد متکلم است. در این صورت باید به اصول لفظیه مراجعه کرد تا مقصود متکلم فهمیده شود.

طریق دیگری برای تعیین موضوع له حقیقی تنصیب اهل لغت است اما باید توجه داشت استعمال علامت حقیقت نیست کما اینکه سید مرتضی قائل به این قول بود، بلکه استعمال اعم از حقیقت و مجاز است.

تمسک به اصول لفظیه در این مقام، هم برای سامع هم برای متکلم حجت است. مجموع اصول لفظیه به اصالت الظهور برمی‌گردد. برخلاف آنچه آخوند که ارجاع به اصالت الحقیقة داده است.

۱- در علامت بودن آن نیز بحث است، ۱- مشهور اطراد را علامت حقیقت و عدم آن را علامت مجاز می‌دانند. ۲- آخوند، میرزای قمی، صاحب فصول: هیچ‌کدام از اطراد و عدم اطراد علامت نیستند. ۳- علامه در تهذیب، سید عمادالدین: اطراد علامت است، اما عدم اطراد علامت نیست. ۴- شیخ بهایی، علامه در نهاییه، آمدی و حاجی: اطراد علامت نیست، اما عدم اطراد علامت است. البته باید توجه داشت اطراد معانی مختلف دارد و به معنای مذکور علامت حقیقت نیست.

اصول لفظیه بعد از فحص و یأس از أدله جاری می‌شود.

این اصول شامل موارد زیر است:

الف- اصل حقیقت: هرگاه شک در اراده معنای حقیقی یا مجازی باشد به این اصل رجوع می‌شود.

ب- اصل عموم: هرگاه شک در اراده معنای عام یا معنای خاص باشد.

ج- اصل اطلاق: هرگاه شک در اراده معنای مطلق یا معنای مقید باشد.

د: اصل عدم تقدیر: هرگاه شک در معنای تقدیر یا عدم تقدیر در کلام باشد. به این اصل دو اصل عدم نقل و اصل عدم اشتراک ملحق می‌شود.

ه- اصل ظهور: هرگاه در کلام احتمال اراده خلاف ظاهر داده شود.

حجیت اصول لفظیه

حجیت اصول لفظیه از باب بناء عقلاء است. عقلاء بر اخذ به ظهور کلام تبانی دارند و به احتمال خلاف اعتناء نمی‌کنند. شارع که خود از عقلا و بلکه رئیس عقلاء است نیز این بناء را امضاء کرده است.

۱۳- ترادف و اشتراک

ترادف: لفظ متعدد و معنای واحد، مانند انسان و بشر.

اشتراک لفظی: لفظ واحد و معنای متعدد، یعنی لفظ برای دو معنا وضع شده است. مانند عین (باکیه، جاریه، جاسوس)

ترادف و اشتراک امکان دارند و واقع نیز شده است.

گاهی واضع واحد دو معنا را برای یک لفظ یا یک معنا را برای دو لفظ وضع می‌کند و گاهی واضع متعدد این وضع را انجام می‌دهد. در خصوص ترادف و اشتراک احتمال دوم یعنی چندین واضع صحیح است.

استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا

استعمال لفظ مشترک (مثل عین) در یکی از معانی خود جایز بوده و در صورت وجود قرینه همان معنا تعیین پیدا می‌کند اما اگر قرینه‌ای نباشد لفظ مجمل است.

استعمال لفظ مشترک در تمام معنای خود به طور کلی جایز است اما این استعمال مجازی است. نزاع در موردی است که لفظ مشترک استعمال شود و از آن اراده بیش از یک معنا شود، که هر کدام مستقلاً مراد است. حال آیا چنین استعمالی جایز است؟

▪ مصنف: چنین استعمالی جایز نیست، زیرا استعمال یعنی ایجاد جعلی و تنزیلی معنا

با لفظ، در این صورت لفظ جنبه مرآتی دارد و آنچه مقصود اصلی و مستقل است معنا است، بنابراین لفظ در آن معنا فانی بوده و نمی‌تواند برای معنای دیگری وجه قرار گیرد. چون اگر لفظ برای دو معنا وجه باشد، مستلزم وجود دو لحاظ اصلی در کلام است و چنین امری محال است، زیرا شیء واحد (لفظ) در آن واحد نمی‌تواند پذیرای دو وجود (معنا) باشد.

▪ صاحب معالم: این استعمال در مفرد صحیح نیست اما در تشبیه و جمع جایز است، زیرا در تشبیه و جمع **تکرار مفرد با حرف عطف** صورت می‌گیرد.

تنبیهان

۱- نزاع مذکور تنها به مشترک لفظی اختصاص ندارد بلکه چنین استعمالی در دو معنای حقیقی و مجازی یا دو معنای مختلف به همان دلیل جایز نیست.

۲- سخن صاحب معالم: استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا در تشبیه و جمع جایز است زیرا تشبیه و جمع تکرار مفرد با حرف عطف است.

مرحوم مظفر: این سخن صاحب معالم صحیح نیست، زیرا اولاً تعدد در تشبیه و جمع از ناحیه هیئت است نه ماده بنابراین ماده در تشبیه و جمع واحد است. ثانياً اینکه گفته شده تشبیه و جمع تکرار مفرد است، معنایش تکرار معنای ماده نیست بلکه مراد تکرار افراد معنای مدنظر است. در یک صورت از تشبیه و جمع اراده دو یا سه طبیعت می‌شود و آن وقتی است که ماده مفهوم «کل المسمی با لفظ به صورت مجاز» اراده شود. اما محل بحث ما مثل اعلام شخصیه به دلیل جزئی بودن قابل عروض تعدد نیست.

۱۴- حقیقت شرعیه

ما مسلمین از برخی الفاظ مخصوص معانی شرعی آنها را می‌فهمیم که این معانی برای اهل لغت قبل از اسلام روشن نبوده است.

نزاع آن است آیا نقل الفاظ به معانی شرعی در زمان رسول خدا(ص) صورت گرفته یا در زمان او به کمک قرینه به صورت مجازی بوده و بعداً در آن معانی حقیقت شده است؟ دو حالت دارد:

▪ یا حقیقت شرعیه متصور است. یعنی این الفاظ در زمان شارع در معانی شرعی خود وضع شده‌اند، وضع این الفاظ به دو صورت تعیینی و تعینی بوده است.

▪ یا حقیقت متشرعه ثابت است. یعنی این معانی در زمان شارع به کمک قرینه در معنای مجازی به کار می‌رفته بعدها در زمان متأخر از زمان شارع این معنا بدون قرینه در

معنای شرعی استعمال شده‌اند.

مصنف: مسلماً وضع تعیینی در زمان شارع رخ نداده است، زیرا اگر چنین وضعی صورت می‌گرفت، ثبت می‌شد و به ما می‌رسید. علاوه بر اینکه داعی بر عدم نقل این واقعه نبوده در صورتی که اتفاقاً داعی نیز وجود داشته است.

اما در مورد وضع تعیینی بعید نیست در زمان بعد از شارع یعنی زمان امیرالمومنین (ع) این الفاظ در معنای شرعی خود بدون قرینه استعمال می‌شد. اما وجود چنین وضعی در زمان رسول خدا (ص) مسلم نیست هرچند بعید نیست البته این امر ضروری هم ندارد زیرا آن مقدار از الفاظ نبوی که مورد ابتلاء است توسط ائمه هدی (ع) تبیین شده و بیان شد الفاظ بیان شده در لسان آنان بر معنای شرعی حمل می‌شود و در خصوص الفاظ قرآن کریم باید گفت اکثر بلکه همه آنها محفوف به قرائن بر اراده معنای شرعی است.

ثمره نزاع: الفاظ وارده در قرآن کریم و سنت را طبق قول اول بر معنای شرعی حمل کرده و طبق قول دوم باید بر معنای لغوی حمل کرده یا توقف شود.

صحیح و اعم

از ملحقات بحث سابق بحث صحیح و اعم است.

نزاع: آیا الفاظ عبادات و معاملات برای معنای صحیح وضع شد یا برای معنای اعم از صحیح و فاسد؟ در این مورد سه نکته قابل ذکر است:

۱- این نزاع متوقف بر مسئله قبل نیست. چه قائل به ثبوت حقیقت شرعیه شویم و چه حقیقت متشرعه ثابت شویم، بحث صحیح و اعم جریان دارد.^۱

۲- مراد از صحیح در نزاع تام‌الاجزاء و شرایط است و مراد از اعم تام‌الاجزاء و شرایط و ناقص آن است.

۳- ثمره نزاع:

- اعمی در صورت شک در جزئیت یا شرطیت امری می‌تواند به اصالة الاطلاق تمسک کرده و آن قید را در مأمور به دخیل نداند.
- اما صحیحی نمی‌تواند به اصالة الاطلاق تمسک کند، زیرا در صدق عنوان مأمور به بر این مصداق شک وجود دارد، بنابراین صحیحی باید به اصل عملی مثل اصل برائت یا احتیاط بر طبق اختلافی که وجود دارد رجوع کند.

۱- شیخ اعظم و امام راحل همین نظر را دارند. اما مرحوم آخوند و صاحب فصول بحث از صحیح اعم را منوط به ثبوت حقیقت شرعیه می‌داند.

توضیح آنکه شک در شمول مصداق خارجی در عنوان مأموریه به دو صورت است:

- گاهی در صدق عنوان مأمور به بر مصداق خارجی شکی نیست، اما شک در قید زائد است در این صورت می‌توان به اصل اطلاق رجوع کرد و آن قید را در مأمور به دخیل ندانست. مثلاً در «أعتق رقبة» آیا در رقبه قید «مؤمنه» دخیل است یا نه؟ با فرض اینکه رقبه بودن مسلم است.
- گاهی در صدق نفس مأمور به بر مصداق خارجی شک وجود دارد، در این صورت نمی‌توان به اصل اطلاق رجوع کرد چون شک در صدق مأمور بر آن مصداق وجود دارد. مثلاً «تیمموا صعيدا طيبا» نمی‌دانیم مأمور به شامل غیر تراب هم می‌شود یا خیر، در اینجا نمی‌توان به اصل اطلاق تمسک کرد زیرا در صدق لفظ صعيد بر غیر تراک (مثلاً ماسه) شک وجود دارد و صعيد بودن آن معلوم نیست و وقتی صعيد بودن آن معلوم نیست چگونه حامل حکم آن باشد. در این صورت باید به اصل عملی رجوع کرد. برخی اصل برائت و برخی اصل احتیاط را جاری کرده‌اند.

مختار در مسئله

مرحوم مظفر می‌گوید: «الفاظ برای معنای اعم از صحیح و فاسد وضع شده است. به دلیل، تبادر و عدم صحت سلب لفظ از معنای فاسد.» (برخلاف مرحوم آخوند).

وهم و دفع

وهم (اشکال): از آنجا که وضع برای صحیح و اعم وضع عام و موضوع له خاص است (قسم دوم) باید بتوان برای هریک از صحیح و اعم یک قدر جامع در نظر گرفت، ولی نمی‌توان جامعی را تصویر کرد، زیرا هر جزء و رکنی از نماز که وجود نداشته باشد باز هم صدق صلاة بر بقیه اجزاء صحیح است این یعنی تبدل و تردید در ماهیت، در حالی که تردید و تبدل در ماهیت موجب می‌شود ماهیت در ذات خود ابهام داشته باشد و چنین امری مستحیل است.

دفع (جواب): تبدل در افراد و تکثر افراد مانع فرض قدر جامع نبوده و مستلزم تبدل و تردید در ماهیت نیست. در امثال صلاة (مانند کلمه) می‌توان یک عنوان کلی را تصور کرد که دربردارنده تمام اجزا بوده و لو اینکه برخی اجزا در برخی فروض وجود ندارد اما آن عنوان کلی بر ماهیت هنوز صادق است (مانند نماز مسافر، هر چند تسبیحات ندارد اما باز هم بر آن عنوان صلاة می‌شود).

این اشکال در خصوص صحیحی قابل دفع نیست، همان طور که شیخ فرموده است.^۱

۱- بر طبق نظر آخوند تصویر جامع بنابر نظر صحیحی هم ممکن است، اما محقق نائینی فرموده در هر دو صورت نیاز به قدر جامع نیست.

تنبیهان

۱- نزاع مذکور در معاملات به معنای مسببات جریان ندارد.

مراد از معاملات اعم از عقود و ایقاعات است.

اسباب یعنی نفس انشاء ایجاب و قبول در عقود یا فقط ایجاب در ایقاعات.

مسببات یعنی اثر حاصل از این اسباب. مثلاً اثر بیع تملیک عین، اثر اجاره تملیک منفعت است.

صحیح در معاملات یعنی مؤثر در سبب. و فاسد یعنی عدم اثر اسباب.

نزاع در صحیح و عام در اسباب معاملات جریان دارد یا مسببات؟

- یا الفاظ برای اسباب وضع شده است، این صورت نزاع صحیحی و اعمی جریان دارد.
- یا الفاظ برای مسببات وضع شده است، در این صورت نزاع مذکور جریان ندارد زیرا مسببات متصف به صحت و فساد نمی‌شود و تنها متصف به وجود و عدم می‌شود. یعنی مثلاً بیع در صورت وجود شرایط صحیح است و اگر شرایط نباشد فاسد است و امر دایر مدار نفی و اثبات است (در نهی از مسببات نیز اقتضای فساد دارد برخلاف اسباب).

۲- فی‌الجمله نزاع مذکور در معاملات ثمره این ندارد.

بیان شد که در عبادات صحیحی نمی‌تواند به اصل اطلاق رجوع کند، ولی اعمی می‌تواند حال این

ثمره در معاملات هم جریان دارد؟

این ثمل بوده و عرف نیز آن را دخیل بداند در این صورت صحیحی نمی‌تواند به اصل اطلاق رجوع

کند، بلکه باید به اصول عملیه مراجعه کند، اما اعمی می‌تواند.

مقصد اول: مباحث الفاظ

چند نکته:

- ۱- در مباحث الفاظ به دنبال ظهور الفاظ از جهت عام و کلی هستیم. چه الفاظ قرآن باشد چه سنت و چه سایر الفاظ باشد.
- ۲- این ظهور از راه وضع و اطلاق به دست می‌آید.
- ۳- نتیجه‌ای که در این مقصد به دست می‌آید صغری قیاس ما در باب حجت خواهد بود.
- ۴- همچنین بحث در هیئت کلام است، نه مواد، زیرا در باب مواد قاعده و ضابطه کلی به دست نمی‌آید و راه چاره رجوع به معاجم لغت است. البته برخی از مواد مثل ماده (امر) و ماده (نهی) محل بحث قرار می‌گیرد.
- ۵- هیئت نیز شامل هیئت مفردات (مثل مشتق، امر و نهی) و هیئت جملات (مثل مفاهیم) می‌شود.

باب اول: مشتق

- محل نزاع: در مشتق بحث بر آن است که آیا قول اخصی صحیح است یا قول اعمی؟^۱
- اخصی‌ها می‌گویند: «مشتق، در خصوص آن ذاتی که متصف به مبدأ باشد در حال حاضر حقیقت است و در آن ذاتی که در گذشته متلبس به این صفت بوده و اکنون این اتصاف و تلبس منقضی گشته و سپری شده مجاز است.»
 - اعمی‌ها می‌گویند: «مشتق در هر دو یعنی هم منقضی و هم متلبس به مبدأ حقیقت است.»

بنابراین:

- ۱- ذاتی که در حال حاضر متلبس به مبدأ شده مشتق در آن ذات حقیقت است. مثلاً اگر زید در حال حاضر مشغول زدن کسب باشد اطلاق ضارب بر او حقیقت است (اتفاق).
 - ۲- ذاتی که در آینده متلبس به مبدأ می‌شود، مشتق در آن مجاز است. مثلاً به دانشجوی پزشکی که چند سال بعد پزشک می‌شود مجازاً پزشک گفته می‌شود. (اتفاق)
 - ۳- ذاتی که در گذشته متلبس به مبدأ بوده، مشتق در آن ذات حقیقت است یا مجاز؟ مثلاً زید دیروز بکر را زده، حال آیا اطلاق ضارب بر او امروز حقیقت است یا مجاز؟ (محل خلاف و نزاع)
- در مشتق چندین قول است اما دو قول اصلی وجود دارد:
- معتزله و برخی از متأخرین امامیه و مصنف اخصی هستند.
 - اشاعره و برخی از متقدمین (مانند علامه و محقق کرکی) اعمی هستند.

نزاع در مشتق دارای ثمراتی است از جمله:

- ۱- در روایت وارد شده وضو و غسل با آب گرم شده با نور آفتاب کراهت دارد. در این مورد آب ذاتی است که به مبدأ یعنی «سخونة» متلبس شده است. بنابراین آب «الماء» به مشتق «المسخن» متصف شده است.
- حال اگر بعد از مدتی آب سرد شود، بر طبق قول اخصی‌ها آبی که قبلاً گرم بوده و الان سرد شده دیگر متصف به سخونة نیست، بنابراین کراهت ندارد. اما بر طبق قول اعمی‌ها حتی الان که آب گرم شده وضو و غسل با آن کراهت دارد.
- ۲- در روایت آمده تغوط (قضاء حاجت) در زیر درخت مثمره کراهت دارد. در این مورد درخت ذاتی است که متصف به ثمره داشتن است. بنابراین درخت (همان ذات) متصف به مبدأ (ثمره) شده است.

۱- مرحوم امام و آخوند بحث مشتق را بحث لغوی ولی محقق نائینی آن را بحث عقلی می‌داند.

حال اگر ثمره درخت را بچینند؛ بر طبق قول اخصی‌ها در حال حاضر که درخت ثمره‌ای ندارد، قضاء حاجت زیر آن کراهت ندارد. بر طبق قول اعمی‌ها حتی الان که ثمره هم ندارد قضاء حاجت زیر آن کراهت دارد.

۳- اگر مردی دو زن کبیره دارد و یک زن صغیره شیرخوار، در صورتی که یکی از دو زن کبیره این زن صغیره را شیر دهد، هم زن کبیره شیرده و هم زن صغیره بر مرد حرام می‌شود. چون کبیره أم‌الزوجة و صغیره بنت‌الزوجة محسوب می‌شود. حال اگر زن کبیره دوم نیز به آن صغیره شیر دهد، آیا این زن هم بر مرد حرام می‌شود؟ اخصی‌ها زن صغیره را بعد از شیر دادن زن اول زوجه محسوب نمی‌کنند؛ چون مشتق در خصوص ما‌انقضی مجاز است. بنابراین کبیره دوم بر مرد حرام نشده است. اما اعمی‌ها زن صغیره را حتی بعد از شیردادن زن اول زوجه مرد محسوب می‌کنند چون مشتق در خصوص ما‌انقضی حقیقت است. بنابراین کبیره دوم بر مرد حرام شده است.

۱- مراد از مشتق مورد بحث

مشتق محل بحث با مشتق نحوی تفاوت دارد. در واقع بین مشتق نحوی و اصولی عموم و خصوص من وجه است. بعضی از مشتقات نحوی (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه) مشتق اصولی هستند، برخی از مشتقات نحوی (مصادر و افعال) مشتق اصولی نیستند. برخی از مشتقات اصولی (رق، أخ و زوج) مشتق نحوی نیستند. بنابراین مشتق اصولی دو شرط دارد:

۱- مشتق جاری بر ذات باشد. به این صورت که حکایت‌کننده و عنوان برای ذات باشد. مثل ضارب (زید ضارب است) با این قید افعال و مصادر خارج می‌شوند چون حکایت از ذات نمی‌کنند (نمی‌توان گفت: زید ضرب است).

۲- با زوال وصف ذات همچنان باقی باشد، زیرا اگر ذات نیز با وصف زایل شود دیگر مجالی برای بحث مشتق نیست چون در فرض ما ذاتی باید باقی نمی‌ماند تا بتوان گفت آیا مشتق بعد از گذشت زمان در آن حقیقت است یا نیست؟

بنابراین اوصافی که ذات با آنها زایل می‌شود (انواع، اجناس و فصول) همچنین افعال و مصادر محل بحث نیست. دیگر اوصاف چه مبدأ آنها از امور خارجی باشد (مانند بیاض) چه امور انتزاعی باشد (مانند فوقیت و تحتیت) و چه امور اعتباری باشد، (مانند زوجیت) محل بحث است.

۲- نزاع در اسم زمان

اشکال: صاحب فصول به دلیل شرط دومی که بیان شد اشکال کرده که نزاع مشتق در اسم زمان

وجود ندارد زیرا ذات در اسم زمان همان زمان است و چون زمان امری غیر پایدار است به گونه‌ای که وجود جزء بعدی با انعدام جزء قبلی ممکن است، بنابراین ذاتی نمی‌ماند تا گفته شود آیا این ذات در ماینقضی حقیقت است یا مجاز؟

برای پاسخ به این اشکال جواب‌های متعددی ذکر شده است:

۱- محقق عراقی، محقق خوئی در محاضرات و محقق بروجردی در نهایت‌الاصول و مرحوم شیخ مظفر در جواب گفته‌اند: اشکال زمانی وارد است که اسم زمان خود لفظ و هیئت خاصی داشته باشد در حالی که هیئت اسم زمان مشترک با اسم مکان است.

۲- صاحب کفایه گفته است: انحصار مفهوم در یک فرد موجب انحصار لفظ در آن فرد نیست.

۳- محقق نائینی در أجودالتقریرات گفته است: عاشورا دارای یک معنای کلی است. آن معنای کلی عبارت از «روز دهم محرم» است. دهم محرم یک چیز باقی است. در هر سال، این عنوان تحقق پیدا می‌کند، امسال دهم محرم داشت، سال قبل هم داشت تا برسد به دهم محرم سال ۶۱. در «دهم محرم» سال ۶۱ هجری تلبس به مبدأ تحقق یافته و آن روز متصف شده به این که مقتل امام حسین(ع) است و در «دهم محرم»های دیگر که همان «دهم محرم» است، مبدأ منقضی شده است.

۴- برخی با مسئله فلسفی اتحاد مساوق با وحدت مشکل را حل کرده‌اند.

۵- برخی نیز همان جواب در باب استصحاب زمان را یادآور شده و گفته‌اند زمان امری عرفی در نظر گرفته شود. عرف مجموع شب و روز را یک امر حساب می‌کند.

۳- اختلاف مشتقات

اشکال: صاحب فصول مانند مورد پیشین نزاع در مشتقات را شامل حرفه‌ها و اسماء آلت ندانسته است.

منشأ وهم ایشان آن است که برخی از مشتقات حتی با گذشت زمان تلبس باز هم بر ذات حقیقتاً اطلاق می‌شود. مثلاً زید نجار با اینکه فعلاً در حال خواب است اما حقیقتاً به او نجار گفته می‌شود. یا قیچی با اینکه فعلاً کنار گذاشته شده است اما حقیقتاً بر آن قیچی اطلاق می‌شود.

جواب اشکال: اشتباه صاحب فصول از آنجا ناشی شده که معنای مبدأ مشتقات را خوب نفهمیده است، زیرا اختلاف مشتقات به دلیل اختلاف مبادی است. مبادی بر سه قسم هستند:

۱- فعلیات مانند ضرب، این گونه مبادی در صورت تلبس به آن محقق می‌شود. زید در صورتی که ایستاده باشد اتصاف به قائم پیدا می‌کند.

۲- ملکات مانند علم و قضاوت، این گونه مبادی تا زمانی که آن ملکه وجود داشته باشد محقق است.

۳- حَرَف و صناعات مثل خیاطه و نجار، این‌گونه مبادی تا زمانی که حرفه زایل نشده فرد به آن متلبس است.

در مورد اسماء آلت نیز تا زمانی که شأنیت و صلاحیت داشته باشند متلبس به آن مبدأ محسوب می‌شود. بنابراین قیچی در صورت کند شدن شأنیت خود را از دست داده است.

۴- استعمال مشتق در حال تلبس حقیقت است.

در واقع عنوان بحث آن است که مراد از حال در مشتق چیست؟ اینکه گفته می‌شود «مشتق در خصوص متلبس به مبدأ در حال حقیقت است» مراد از حال در این عبارت چیست؟ حال بر سه قسم (حال تلبس، حال نسبت، حال نطق) است. اما مراد در محل بحث کدام است: اولاً مشتق به لحاظ حال تلبس و اتصاف در هر سه زمان حقیقت است. این امر اتفاقی بوده و محل نزاع نیست.

ثانیاً مشتق به لحاظ حال نسب و جری قبل از زمان تلبس مجاز است، مثلاً «زید مجتهد» در حالی که زید هنوز طلبک هم نیست. در این مورد هم اختلافی نبوده و محل نزاع نیست. ثانیاً اطلاق مشتق بر ذات در حال حاضر به لحاظ حال نسب و اسناد و جری به این اعتبار که قبلاً متصف به مشتق بوده محل اختلاف است:

- عضدی: مراد از حال، حال نطق است.
- مرحوم مظفر، محقق قمی و آخوند:^۱ مراد از حال، نسبت است.^۲ زیرا به لحاظ حال تلبس و اتصاف مشتق در هر سه زمان گذشته، حال و آینده حقیقت است. توضیح آنکه اگر گفته شود، «زید کان عالما»، یا «یا زید کان الان عالما» یا «زید سیکون عالما» هر سه این عبارت مشتق در خصوص زید حقیقت است.

۵- قول مختار (اخصی)

مشتق در خصوص متلبس به مبدأ حقیقت و در خصوص ما انقضی مجاز است. به دلیل: تبادر و

۱- در برخی نسخ کفایه مراد از حال، حال تلبس عنوان شده است. مرحوم مشکینی که از شاگردان مرحوم آخوند است در حاشیه بر کفایه نوشته است: «این عبارت مرحوم آخوند سهو قلم است و حال نسبت صحیح است». مؤید این مطلب این است که خود مرحوم آخوند مثال‌هایی که می‌زند و نتایجی که می‌گیرد براساس عنوان «حال نسبت» است (اصول فقه شیعه، ج ۲، ص: ۴۳۷؛ حاشیه مرحوم مشکینی، ج ۱، ص ۶۶ و ۶۷).

۲- مراد از حال اسناد یا نسبت، زمان مورد نظر متکلم در نسبت دادن مشتق به ذات است. حال اسناد می‌تواند گذشته، حال و یا آینده باشد، اما غالباً حال اسناد همان حال نطق و تکلم است؛ برای مثال، در جملات «زید ضارب»، «زید ضارب أمس» و «زید ضارب الآن» حال اسناد، به ترتیب، زمان حال، گذشته و حال است.

صحت سلب لفظ مشتق از ذاتی که قبلاً به آن متصف بوده است.

باب دوم: اوامر

این باب شامل دو بحث (ماده امر و صیغه امر) و یک خاتمه در تقسیمات واجب است.

مبحث اول: ماده امر

ماده امر همان «أ، م، ر» است.

۱- معنای کلمه امر

در معنای کلمه امر اقوال زیر مطرح است:

- صاحب فصول: امر مشترک لفظی بین طلب و شأن است.
- محقق نائینی: امر مشترک معنوی است و قدر جامع واقعه دارای اهمیت است.
- صاحب کفایه و مصنف: امر مشترک لفظی بین طلب و شیء است، زیرا ۱- امر به معنای طلب قابل اشتقاق است (امر، یامر، آمر، مأمور) اما به معنای شیء قابل اشتقاق نیست و این امر دلیل بر تعدد وضع است. ۲- جمع امر به معنای طلب «اوامر» و به معنای شیء «امور» است، اختلاف در جمع دلیل بر تعدد وضع است.

چند نکته:

- ۱- بقیه معانی (مثل حادثه، فعل عجیب، شأن ...) که برای امر بیان شده، در حقیقت به یک معنا که «شیء» باشد راجع است. مرحوم آخوند می‌گوید: «در این موارد اشتباه مفهوم و مصداق پیش آمده است.»
- ۲- مراد از طلب علاوه بر لزوم رغبت و اراده اظهار و ابراز آن (با لفظ، کتابت و اشاره) است.
- ۳- مراد از طلب در امر، طلب به شرط خاص (اعتبار علو) است.
- ۴- تعریف امر به طلب از باب تعریف شیء به اعم است.
- ۵- مراد از شیء افعال و صفات است. البته در افعال جهت اسم مصدری مراد است. شیء به این معنا قابل اشتقاق نیست.

۲- اعتبار علو در معنای امر

امر به معنای «طلب مخصوص» است و طلب مخصوص طلب عالی به دانی است. به دلیل تبادر و صحت سلب. بنابراین در امر علو شرط است. هر چند آمر خضوع نشان داده و اظهار علو نکند. طلب از دانی به عالی استدعاء و از مساوی به مساوی التماس است و این دو امر محسوب نمی‌شود.

هرچند خود اظهار علو کنند.

۳- دلالت لفظ امر بر وجوب

لفظ امر ظهور در وجوب دارد، منشأ ظهور نیز «حکم عقل» است. عقل حکم به وجوب اطاعت مولی انبعاث از بعث می‌کند.

مبحث دوم: صیغه امر

در صیغه امر ۱۱ مسئله وجود دارد.

۱- معنای صیغه امر

صیغه امر همان هیئت «افعل» و مثل آن مانند جمله خبریه در مقام انشاء است. در معنای صیغه امر اقوال زیر مطرح است:

- آخوند خراسانی: معنای صیغه امر انشاء طلب است.
- آقاضیاء عراقی در نه‌ایه‌الافکار: معنای صیغه امر طلب انشایی یا نسبت ارسالی است.
- محقق نائینی در فوائدالاصول: معنای صیغه امر نسبت ایقاعیه است.
- شهید صدر در بحوث: معنای صیغه امر نسبت ارسالی، دفعیه و تحریکیه است.
- مرحوم حکیم در حقایق‌الاصول و مصنف: معنای صیغه امر «نسبت طلبیه» است. بقیه معانی (تعجیر؛ انداز، تسخیر، تمنی، ترجی و...) به همین معنا برمی‌گردد.

۲- ظهور صیغه امر در وجوب

در ظهور صیغه امر اقوال زیر مطرح است:

- جبائیان: صیغه امر ظهور در استحباب دارد.
- آقاضیاء عراقی: صیغه امر ظهور در مطلق طلب دارد. (مشترک معنوی)
- سید مرتضی: صیغه امر ظهور در وجوب و استحباب دارد. (مشترک لفظی)
- مصنف: صیغه امر ظهور در وجوب دارد، منشأ ظهور هم حکم عقل است.

تنبیهان

۱- جملات خبریه در مقام انشاء (یعید، یتوضأ، یصلی) ظهور در وجوب دارند. بلکه وجوب آنان از صیغه افعال آکد است، زیرا در جملات خبریه اخبار از وقوع مفاد آنان می‌دهد. منشأ ظهور نیز

حکم عقل است.^۱

۲- وضعیت امر بعد از حظر یا توهّم و گمان حظر و منع چگونه است؟ (یعنی بعد رفع منع و صدور امر مثل «وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» امر ظهور در چه چیزی دارد؟ در مسئله اقوال زیر مطرح است:

- اکثر عامه: ظاهر در وجوب است.
- مشهور: ظهور در اباحه دارد.
- آخوند خراسانی و مصنف: ظهور در ترخیص دارد، زیرا امر دلالتی بر وجوب ندارد؛ چون دلالتی بر بعث و انبعاث ندارد.
- برخی گفته‌اند: فقط ظهور در رفع منع دارد.
- عضدی، غزالی و شیخ طوسی گفته‌اند: به حکم قبل از منع باید مراجعه کرد.

۳- تبعدی و توصلی

در این مسئله یک مقدمه و چهار امر مورد بحث قرار می‌گیرد.

مقدمه

در معنای توصلی و تبعدی دو اصطلاح وجود دارد:

۱- اصطلاح متقدمین: توصلی واجبی است که داعی و انگیزه در آن معلوم است. اما در تبعدی معلوم نیست لذا باید تعبّد کرد.

۲- اصطلاح متأخرین: توصلی واجبی است که به قصد قربت نیاز ندارد. مانند معاملات مثل بیع یا افعالی مثل دفن میت یا انقاد غریق. اما در تبعدی قصد قربت لازم است. مانند عباداتی مثل نماز و روزه.

حال باید گفت در صورتی که بدانیم فلان واجب تبعدی است یا توصلی باید بر طبق آن عمل شود. اما در صورت شک که آیا توصلی است یا تبعدی چکار باید کرد؟ یعنی اصل بر تبعدی است یا توصلی؟ قبل از بیان مختار باید چهار امر عنوان شود.

الف. منشأ خلاف و تحریر آن

در واقع منشأ بحث برمی‌گردد به اینکه آیا امکان اخذ قصد قربت در متعلق امر ممکن است یا محال؟ بنابراین:

- اگر قائل شویم اخذ قصد قربت در متعلق امر ممکن است، در این صورت اصل بر توصلیت است، زیرا در صورت شک در اینکه آیا مولی قیدی در امر دخیل دانسته یا ندانسته؟

۱- محقق ثانی، محقق اردبیلی و نراقی: این جملات در معنای مجازی به کار رفته و ظهور در وجوب ندارند.

مرجع شک اصالةالاطلاق بوده و با این اصل نفی قید می‌شود.

- اگر قائل شویم که اخذ قصد قرت در متعلق امر محال است، در این صورت فرد شاک نمی‌تواند به اصالةالاطلاق رجوع کند زیرا در این خصوص اصلاً امکان تقييد وجود ندارد تا بتوان به اصالةالاطلاق تمسک جست. چون رابطه بین تقييد و اطلاق ملکه و عدم ملکه است با عدم امکان تقييد اطلاق نیز منتفی است. بنابراین تنها راه رجوع به اصل عملی مناسب یعنی اصل احتیاط است در نتیجه باید آن قید لحاظ شود.

ب. محل خلاف در وجوه قصد قربت

محل نزاع در مورد بحث تنها قصد امتثال از وجوه قصد قربت است. در بقیه موارد (مانند محبوبیت) امکان اخذ در متعلق امر وجود دارد و مانعی لازم نمی‌آید. اما آیا این وجوه حتماً باید در متعلق امر اخذ شود، حق آن است که این امور در متعلق امر لازم نیست، زیرا عمل بدون این موارد نیز صحیح است.

ج. اطلاق و تقييد در تقسیمات اولیه واجب

تقسیماتی را که به ملاحظه خود واجب با قطع نظر از متعلق امر قرار گرفتن آن بوده، تقسیمات اولیه گویند. مثلاً نماز با سوره و بدون سوره، نماز مستقبل القبلة و مستدبرها. حال این خصوصیتی که منشأ تقسیم واجب شده است، در صورت تقييد و اطلاق باید مقام ثبوت و اثبات را مورد مطالعه قرار داد:

۱- به حسب مقام ثبوت و واقع و تصور، نسبت واجب به این خصوصیت (جزء یا شرط) از سه حالت خارج نیست:

- یا واجب مقید به آن خصوصیت است. یعنی واجب به شرط آن خصوصیت است. (به شرط شیء) مانند: استقبال قبله، و ستر عورت.
- یا واجب مقید به نبود آن خصوصیت است. یعنی واجب به شرط نبود آن خصوصیت است. (به شرط لا) مانند: قهقهه و سخن گفتن که صحت نماز مشروط به نبود آن دو است.
- یا واجب نسبت به آن لا اقتضاء است. یعنی بود و نبود آن خصوصیت در واجب تفاوتی ندارد. (لا به شرط) مانند: قنوت.

۲- مقام اثبات و دلالت و خارج: در صورتی که خود واجب یا دلیل دومی بر اعتبار قید وجود داشته باشد همان متبع است اما اگر دلیل دربردارنده هیچ قیدی نباشد با اینکه صلاحیت تقييد را دارد، در این صورت باید به اصالةالاطلاق تمسک کرد و نفی قید مذکور نتیجه آن است.

د. استحاله اطلاق و تقييد در تقسيمات ثانويه واجب

تقسیماتی که بعد از تعلق امر به واجب به آن عارض می‌شود. مانند تقسیم واجب با اتیان آن به داعی امر و بدون آن یا تقسیم واجب به معلوم‌الوجوب و مجهول‌الوجوب. این تقسیمات بعد از وجود و ثبوت وجوب و تعلق امر به واجب عارض می‌شود.

در این گونه تقسیمات امکان تقييد وجود ندارد، زیرا مستلزم دور و خلف است.

- دور است چون قصد امثال متوقف بر وجود امر است در حالی که اگر قصد امثال در متعلق امر اخذ شود، وجود امر متوقف بر قصد امثال خواهد بود (دور مصرح).
- خلف است زیرا قصد امر فرع وجود امر است در صورتی که قصد امثال در متعلق امر اخذ شود لازمه‌اش آن است که متقدم متأخر شود و متأخر متقدم شود.

بنابراین وقتی تقييد ممکن نیست اطلاق و شمول نیز از آن به دست نمی‌آید زیرا رابطه این دو ملکه و عدم ملکه است.

نتیجه و قول مختار

وقتی دانستیم که در تقسیمات ثانوی جای اطلاق نیست، حال اصل در واجب در صورت شک بر تعبّدی بودن است یا توصلّیت؟

- گروهی اصل را بر تعبّدی بودن دانسته‌اند، مگر اینکه دلیل خاصی بر توصلّیت دلالت کند. بنابراین مرجع در این فرض اصل احتیاط است.
- مصنف می‌گوید: «اصل بر توصلّیت است. اما نه به دلیل اصالةالطلاق چون امکان تمسک به اطلاق نیست و نه به دلیل اصل برائت چون فرض ما شک در تکلیف نیست. بنابراین تنها به دلیل اطلاق مقامی خواهد بود.»

اطلاق بر دو قسم است:

- ۱- اطلاق لفظی یا لحاظی: شمول مستفاد از لفظ به کمک مقدمات حکمت.
 - ۲- اطلاق مقامی: شمول مستفاد از عدم ذکر متمم الجعل در قیود تقسیمات ثانوی.
- چون امکان تمسک به اطلاق لفظی (لحاظی) در محل بحث وجود ندارد، مگر در تقسیمات ثانوی، تنها راه تمسک به اطلاق مقامی است. بنابراین وقتی در امر اول امکان اخذ قید وجود نداشت و قید از اموری بود که حتماً باید ذکر شود شارع باید به طریقی مانند امر و جعل دوم ما را به این قید رهنمون کند. بنابراین در صورتی که در امر دوم به قید اشاره کند در این صورت نتیجه‌التقييد است و باید امر به قصد امثال انجام شود. اما اگر قید در امر دوم ذکر نگردد با اطلاق مقامی نتیجه

می‌گیریم که وجود این قید لازم نیست زیرا اگر لازم بود شارع آن را ذکر می‌کرد (نتیجه‌الاطلاق).

خلاصه بحث:

اگر ذکر قیدی لازم بود:

- در صورتی که از تقسیمات اولیه باشد: ۱- شارع نیز آن را ذکر کند، تقیید امر لازم است. ۲- اگر شارع آن قید را ذکر نکند؛ در این صورت به اطلاق لفظی تمسک می‌شود.
- در تقسیمات ثانوی چون اطلاق لفظی ممکن نیست باید از راه دیگری قید بودن آن را متذکر شود، حال ۱- اگر آن قید را ذکر کند؛ (مثلاً با امر دوم): نتیجه‌التقیید حاصل شده است و وجود آن قید لازم است. ۲- اگر با امر دوم بیان نشد: نتیجه‌الطلاق است و وجود آن قید لازم نیست (اطلاق مقامی).

۴- واجب عینی و اطلاق صیغه

- واجب عینی: واجبی که به تمام مکلفین تعلق گرفته شد و با فعل دیگری از بقیه ساقط نمی‌شود.
- واجب کفایی: واجبی که مطلوب در آن وجود فعل است از هر مکلفی ایجاد شود. مثل صلاة بر میت و تغسیل میت. این واجب بر همه واجب است، اما با انجام عده‌ای از بقیه ساقط می‌شود. موارد آن در شریعت زیاد است.

اطلاق صیغه امر اقتضای عینی بودن را دارد، زیرا کفایی بودن محتاج قرینه است.

منشأ این تقسیم آن است که تحصیل غرض مولی به دو صورت است:

- گاهی غرض اتیان تک تک مکلفین است و اتیان هر یک مصلحت مستقلى دارد، این قسم واجب عینی است. مانند روزه و نماز.
- غرض مولی صدور فعل از یکی از مکلفین لابعینه است این قسم واجب کفایی است.

متقدمین در تبیین واجب کفایی دچار مشکل بودند زیرا از یک طرف منع از ترک در وجوب (چه به صورت جزء در ترکیب و چه به صورت لازم در بساطت) با کفایی بودن سازگار نیست. از طرف دیگر واجباتی نیز وجود دارد که با فعل برخی از بقیه ساقط می‌شود. برای این عویصه توجیهاتی ارائه شده است:

۱- مکلف یکی از مکلفین است که نزد خداوند معلوم بوده اما نزد ما معلوم نیست.

۲- مکلف یکی از مکلفین بوده که با انجام واجب نزد ما نیز معلوم می‌شود.

۳- مصنف: امر مولی دایر مدار غرض است، اگر غرض او به اتیان تک تک مکلفین قرار گرفته باشد، در این صورت واجب عینی است و اگر مجرد صدور فعل باشد، از هر مکلفی قائل اتیان است.

۵- واجب تعیینی و اطلاق صیغه

- واجب تعیینی: واجبی که در عرض خود بدیل و مانندی ندارد. مانند نمازهای یومیه.
- واجب تخییری: واجبی که در عرض خود بدیل و عدل دارد. مانند خصال کفاره افطار عمدی روزه ماه مبارک.

نکات:

۱- اطلاق صیغه اقتضای تعیینی بودن را دارد، زیرا تخییری بودن محتاج قرینه است.
 ۲- در تعریف واجب تعیینی قید «فی عرضه: در عرض» ذکر شد تا بدل‌های طولی خارج شود، زیرا واجب‌های تعیینی نیز بدل طولی دارند. مانند وضوء که در صورت نبود آب بدل طولی آن تیمم است.

۳- منشأ این تقسیم به غرض مولی برمی‌گردد:

- گاهی غرض مولی به امر معینی تعلق می‌گیرد در این صورت واجب تعیینی است.
- گاهی غرض مولی به دو یا چند چیز لاعلی‌التعین تعلق می‌گیرد. در این صورت واجب تخییری است.

۴- اطراف واجب تخییری به دو صورت است:

- گاهی جامع ماهوی دارد (در خارج) مانند «إِشْتَرَقَلَمًا: انواع قلم حبر یا رصاص» در این صورت تخییر عقلی بوده و از قسم واجب تعیینی است، زیرا هر واجب تعیینی کلی است که مکلف بین افراد آن کلی مخیر است.
- گاهی جامع ماهوی ندارد، بلکه جامع انتزاعی دارد، که مولی به دو صورت امر می‌کند:

الف. یا با عنوان انتزاعی امر می‌کند مانند «أَوْجِدُ أَحَدُ هَذِهِ الْأُمُورِ».

ب. یا به هر کدام مستقلاً و با حرف عطف «أو» امر می‌کند مانند «صُمْ أَوْ أَطْعِمْ أَوْ أَعْتِقْ»، این قسم اخیر تخییر شرعی است و مراد از تخییری که مقابل واجب تعیینی بوده همین قسم است.

۵- تخییر شرعی خود دو صورت دارد:

- یا بین متباینین است. (قدر متیقن ندارد) مانند تخییر بین صیام شهرین و اطعام ستین و عتق رقبة.
- یا بین اقل و اکثر است، مانند تخییر بین یک بار تسبیحات یا سه بار تسبیح، این قسم

خود دو حال دارد: یا غرض به صورت جدا به هر کدام از اقل و اکثر مترتب باشد، که محل بحث است. یا غرض با اقل حاصل می‌شود که در این صورت اقل واجب تعیینی و اکثر حمل بر استحباب می‌شود.

۶- واجب نفسی و اطلاق صیغه

- واجب نفسی: واجبی که وجوبش به خاطر خود واجب است. مانند نمازهای یومیه.
- واجب غیری: واجبی که به خاطر واجب دیگر (نفسی) واجب شده است. مانند وضوء که به خاطر نماز واجب شده است.

اطلاق صیغه اقتضای نفسی بودن را دارد زیرا غیر بودن محتاج قرینه است. در واقع این دو از تقسیمات واجب اصلی هستند. یعنی در تقسیمی، واجب یا واجب اصلی است یا واجب تبعی.

- واجب اصلی: واجبی است که مقصود اصلی کلام است. مانند «أَقِمْوُا الصَّلَاةَ». نماز مقصود اصلی آیه است.
- واجب تبعی: واجبی که مقصود اصلی کلام نیست، بلکه برای بیان مطلب دیگری است. مانند وجوب راه رفتن در فرضی که مولی امر به خرید گوشت کرده است. راه رفتن مقصود اصلی نیست، اما برای تحصیل گوشت لازم است. در واقع هرآنچه به دلالت التزامی باین معنی‌الاعم و غیر باین فهمیده می‌شود واجب تبعی است، اما آنچه به دلالت مطابقی و تَضْمُن و التزامی بمعنی الأخص فهمیده می‌شود واجب اصلی است.

حال واجب اصلی خود دو قسم است یا واجب نفسی است که نفس واجب دارای مصلحت است. مانند نماز. یا خود عمل مصلحت مستقلی ندارد. مانند وضوء.

۷- فور و تراخی

- صیغه امر دلالت بر فور دارد یا تراخی؟ اقوال زیر مطرح است:
- شیخ طوسی و سکاکی: صیغه امر دلالت بر فور دارد.
 - صیغه امر دلالت بر تراخی دارد. (مرحوم آخوند می‌گوید صیغه امر اقتضای جواز تراخی را دارد).
 - مصنف: صیغه امر نه دلالت بر فور دارد و نه تراخی. بلکه اصلاً دلالتی ندارد، زیرا نه هیئت و نه ماده امر جز نسبت طلبیه و حدث معین بر چیز دیگری دلالت ندارد.

آنچه بیان شد نفس صیغه امر (همان دلیل متصل یا دلیل امر) بود. اما آیا صیغه امر به حسب دلیل منفصل و دلیل خارج دلالت بر فور و تراخی دارد؟

- برخی گفته‌اند بر فور دلالت دارد به دلیل: ۱- آیه مسارعة ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ در این آیه مسارعت سبب مغفرت است، و مسارعت یعنی اتیان و انجام مأمور به. بنابراین إسراع بر طبق صیغه امر «سارعوا» که ظهور در وجوب دارد واجب است. ۲- آیه استباق ﴿فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾. استباق یعنی همان اتیان مأمور به به دلیل ظهور صیغه امر «استبقوا» واجب است.
- مصنف: صیغه امر به دلیل خارج نیز بر فور دلالت ندارد. در پاسخ آنچه بیان شده است، گفته می‌شود، ۱- مسارعت به سوی مغفرت و استباق در خیرات همان طور که در واجبات صادق است در مستحبات هم صادق است، در حالی که در مستحبات مسارعت و استباق واجب نیست حتی ترک آن جایز است، بنابراین طلب مسارعت و استباق در دو آیه الزامی نیست. ۲- اگر مورد دو آیه را به واجبات اختصاص دهیم موجب تخصیص اکثر است که قبیح می‌باشد زیرا مستحبات و اکثر واجبات فوریتی ندارند.

۸- مره و تکرار

صیغه امر بر مره دلالت دارد یا تکرار؟ دو حالت دارد:

- ظهور وضعی: ظهور وضعی صیغه امر نه بر مره دلالت دارد و نه تکرار. چون ماده و هئیت امر جز همان نسبت طلبیه و حدث خاص دلالت دیگری ندارد.
- ظهور اطلاقی: از جهت ظهور اطلاقی و مقدمات حکمت صیغه امر اقتضای اکتفا به مره را دارد، زیرا از سه صورت زیر تنها صورت اول یعنی صرف الوجود شیء نیاز به بیان زائد ندارد.

توضیح: مطلوب مولی به سه صورت ممکن است:

- مطلوب مولی صرف الوجود شیء باشد، بدون قید و شرطی (بلاشرط): در این صورت امثال اول کفایت می‌کند و امثال دوم و سوم لغو است، زیرا «صِرْفُ الْوُجُودِ يُوجَدُ بِأَوَّلِ وَجُودِ الطَّبِيعَةِ» (این مورد بیان زائد لازم ندارد و با اطلاق مره فهمیده می‌شود).
- مطلوب مولی وجود واحد به قید واحد است یعنی به قید وحدت است (بشرط لا (لا تکرار)) در این صورت تنها باید یک امثال انجام گیرد. مانند تکبیرة الاحرام و در صورتی که دو بار امثال شود، مطلوب امثال اول است. (این مورد بیان زائد می‌خواهد)
- مطلوب مولی به شرط تکرار است. (بشرط شیء) که خود به دو صورت است یا من